

درس‌گفتار «رویکرد تاریخی و ادبی به قرآن»، بخش یک
پرسه پیرامون قرآن بدون ورود به آن؟
درباره مطالعه آکادمیک قرآن

مترجم: زینب ایزدی
ویراستار: سیدعلی آقایی

به این مجموعه کوتاه از پادکست‌های درباره قرآن خوش آمدید. من، نیکلای ساینای، متخصص مطالعات قرآنی از دانشگاه آکسفورد هستم. از شورای پژوهشی ادبیات و علوم انسانی بریتانیا برای حمایت از تهیه و تولید این چهارگفتار کوتاه سپاسگزارم.

حدود هفده سال پیش که در قاهره عربی می‌خواندم، کتابچه‌ای جدلی خریدم که خطاهای ادعایی محققان غیرمسلمان غربی در مطالعه قرآن را برشمرده بود. آنچه در این کتابچه بیش از هر چیز دیگر مرا مجذوب کرد این اتهام بود که تحقیقات غربی درباره قرآن بیشتر به پژوهش پیرامون قرآن گرایش دارد بی‌آنکه فهمی از آن حاصل شود. به عقیده نویسندگان این کتابچه، محققان غربی به انواع پرسش‌های مقدماتی درباره تدوین و انتقال متن قرآن یا معنای عبارات و واژه‌های دشوار می‌پردازند، اما به نظر نمی‌رسد پذیرای این نکته باشند که آموزه‌های اخلاقی و الهیاتی قرآن حقیقتاً صادق‌اند و از این رو قرآن را باید به مثابه وحی الهی پذیرفت. به بیان دیگر، چرا باید برای این مقدمات فنی خود را به زحمت انداخت، اگر تغییر دین دست‌کم گزینه‌ای اصیل و واقعی نیست؟ با توجه به اینکه مسئله رستگاری یا بدبختی ابدی فرد در کار است، نباید گرایش اصلی فرد نسبت به قرآن رسیدن به حقیقت آن باشد؟

تمثیلی از خودم می‌آورم: «پرسه پیرامون قرآن بدون ورود به آن» بیشتر شبیه خواندن هزاران کتاب آشپزی است بدون قصد پختن حتی یک غذا. جالب است که وقتی در باب پژوهش خودم درباره قرآن با مخاطبان عام شروع به صحبت کردم، شگفت‌زده شدم از اینکه فهمیدم شنوندگان من، از مسلمان و غیرمسلمان، گاهی سؤالاتی کاملاً مشابه می‌پرسیدند: چرا زمان زیادی را صرف مطالعه کتاب مقدس اسلام می‌کنم، با اینکه نه مسلمان‌ام و نه انتظار می‌رود که مسلمان شوم؟ پاسخ من به چنین پرسش‌هایی همواره این است که من قرآن را مطالعه نمی‌کنم از آن رو که در جستجوی حقیقت دینی‌ام، بلکه به‌عنوان مورخ ادبیات و اندیشه دینی درباره آن تحقیق می‌کنم. من شیفته این چالش‌ام که دریابم قرآن چرا و چگونه توفیق



یافت به پیدایی یک دین جدید در جهان کمک کند و خود را به‌عنوان کتاب مقدس [این دین] جدید تثبیت کند، آن هم در زمانی که مدت‌ها بود یهودیت و مسیحیت خود را تحکیم کرده بودند و وحی بی‌واسطه پیامبرانه عموماً پدیده‌ای مربوط به گذشته‌های دور محسوب می‌شد.

بنابراین، گرایش علمی من به قرآن قرار نیست تعیین کند کدام اعتقاد دینی را برای خودم برگزینم، بلکه [قرار است مشخص کند] نخستین دریافت‌کنندگان قرآن و نیز نسل‌های بعدی مسلمانان فکر می‌کردند متن از آنها می‌خواهد به چه باور داشته باشند و چرا آنان انجام چنین چیزی را باورکردنی می‌یافتند. اگر در این باره تأمل کنیم، این کار در واقع تغییری بسیار ویژه در چشم‌انداز است. از این گذشته، قرآن ادعاهای بسیار روشنی در باب حقیقت [دینی] طرح می‌کند و بارها از شنوندگان و خوانندگانش می‌خواهد به این ادعاهای حقیقت پاسخ دهند و به آنها توجه کنند و در نهایت با آنها متقاعد شوند، چنانکه در آیه‌ای آمده است: «ای مردم، پیامبر برای شما حقیقت را از جانب پروردگارتان آورده است؛ پس ایمان بیاورید که این برای شما بهتر است» [نساء: ۱۷۰]. در مقابل، آنچه مورخی همچون من در مطالعه قرآن انجام می‌دهد، خوانش چنین درخواست‌هایی است نه به‌مثابه امری اساساً معطوف به خود، بلکه معطوف به دریافت‌کنندگانی که بیش از هزار سال پیش و در شرایط بسیار متفاوت تاریخی زندگی می‌کردند و درکشان از جهان با درک من بسیار تفاوت داشته است.

بدین‌سان، مورخ از هر سند و مدرکی که در حال مطالعه آن است یک گام به عقب می‌نهد، خواه آن سند متنی دینی باشد یا رساله‌ای فلسفی یا علمی. پس به جای این که مستقیم با قرآن درگیر شود، تاریخ‌نگار روش‌هایی می‌شود که گذشتگان بدانها با قرآن درگیر می‌شدند. این کار به‌روشنی مستلزم نوعی فاصله‌گذاری است برای تغییر به وضعیت مشاهده‌گر که پیرامون قرآن پرسه می‌زند بدون این‌که به آن وارد شود، و توجیه اصلی‌ای که می‌توانم برای انجام چنین کاری بیاورم صرفاً شیفتگی به تاریخ است. تأکید می‌کنم که این کار به همان اندازه کشف حقیقت دینی معقول، مهم و مؤثر است.

حال، اگر کسی آن قدر شیفته است که چنین چشم‌انداز تاریخ‌گرایانه‌ای را برگزیند، با سؤالاتی از این قبیل روبرو خواهد شد: چگونه قرآن با جامعه و فرهنگی که نخستین بار در آن ظاهر شد، یعنی خاورمیانه دوران باستان متأخر به‌طور کلی و عربستان باستان متأخر به‌طور خاص، سازگار است؟ چگونه قرآن با اندیشه‌های یهودی و مسیحی پیشین مواجه می‌شود و آن‌ها را اصلاح و نقد می‌کند؟ چگونه یک‌صد و چهارده سوره سازنده پیکره قرآن به‌مثابه تصنیف‌های ادبی عمل کردند؟ و چگونه نسل‌های پیاپی عالمان و مفسران مسلمان با

دشواری‌های تفسیری قرآن دست و پنجه نرم کردند؟ این‌ها برخی از سؤالاتی است که محور پادکست‌های بعدی خواهند بود.

در باقی‌مانده این بخش می‌خواهم کمی بیشتر درباره چیزی که مطالعه تاریخی قرآن خوانده می‌شود بیندیشیم. سه نکته هست که مایلم در این باره طرح کنم. اولین موضوعی که می‌خواهم بر آن تأکید کنم این است که تغییر چشم‌انداز تاریخ‌گرایانه، که پیش‌تر وصف کردم، به هیچ‌وجه با تعلق خاطر دینی به قرآن در تضاد نیست. از این گذشته، حتی اگر کسی معتقد باشد که قرآن واقعاً سخن خداست و در نتیجه سخنی مناسب با اینجا و اکنون برای گفتن به مردم دارد، روشن است که قرآن در گذشته نیز مخاطبان نخستین را مورد خطاب و تحت تأثیر قرار داده بود که بعدها اولین جامعه مسلمان را شکل دادند. بنابراین، این سؤال چه برای مؤمنان و چه غیرمؤمنان به یکسان رواست: ابلاغ‌های قرآنی برای مخاطبان نخستین چه معنایی داشتند؟

اینجا باید اذعان کنم این طور که هدف از مطالعه تاریخی قرآن را صورت‌بندی کردم، یعنی درک معنایی که متون قرآنی برای اولین دریافت‌کنندگان داشته‌اند، این طرز بیان کاملاً مرهون امین الخولی، ادیب مصری، است که در دهه ۱۹۶۰ درگذشت. دومین نکته‌ام این است که چشم‌انداز مورخ ناظر به هر سند دینی، همان‌طور که پیش‌تر دیدیم، بی‌تردید مستلزم نوعی فاصله‌گذاری است. اما مهم است اینجا اضافه کنم که این فاصله‌گذاری هرگز مطلق نیست؛ زیرا یک شخص نمی‌تواند انتظار داشته باشد که اعتقادات و اعمال گذشتگان را درک کند بی‌آنکه تلاش کند جهان را از منظر خاص آنان ببیند، [و] بی‌آنکه بکوشد دریابد چگونه مجموعه‌ای از آموزه‌ها و رفتارها در یک بافت تاریخی معین برای انسان‌هایی که در این بافت می‌زیستند معنا یافته‌اند. برای مورخ قرآن طبیعی است که با قرآن چونان تصنیفی پیچیده که مخاطبان اصلی‌اش احتمالاً آن را مناسب، قانع‌کننده و از نظر بلاغی جذاب یافتند، مواجه شود. بدین‌سان، وظیفه مورخ قرآن عبارت است از کشف اینکه تا چه اندازه این فرض اولیه می‌تواند درست باشد؛ اینکه بررسی کند ابلاغ‌های قرآنی در واقع به چه معنا می‌توانستند برای مخاطبان نخستین مناسب، قانع‌کننده و از نظر بلاغی جذاب باشند.

سومین نکته من مربوط به مطالعه تاریخی کتاب‌های مقدس به‌طور کلی است. این سنخ از تحقیقات در قالب مدرنش ابتدا در ارتباط با بایبل ایجاد شد و در قرن‌های هفدهم و هجدهم میلادی معیارهای روش‌شناختی روشنی کسب کرد. افزون بر این، رگه‌های تاریخی و متن‌شناختی کاملاً برجسته‌ای در بسیاری از تفاسیر مفسران مسلمان از قرآن وجود دارد. برای نمونه، در تفسیر اسلامی اغلب آیات قرآنی مشخصی به

شرایط تاریخی خاصی پیوند داده می‌شوند که آیات مورد بحث پاسخ به آن شرایط دانسته می‌شوند. اما بین این نوع از تاریخ‌گرایی [سنتی] و پژوهش تاریخی مدرن تفاوت‌های مهمی هست که اغلب با وصف تاریخی-انتقادی مشخص می‌شود. می‌توان گفت مهم‌ترین وجه تمایز پژوهش تاریخی-انتقادی، چه دربارهٔ بائبل چه دربارهٔ قرآن یا هر متن دیگری، تأکید قاطع این نوع پژوهش بر بررسی دقیق عقاید سنتی دربارهٔ خاستگاه و معنای متون رسمی است. از این رو، محققان تاریخی-انتقادی بیشتر سؤالاتی از این قبیل پرسیده‌اند: آیا اینکه موسی تورات را نوشته واقعاً محتمل است؟ آیا اینکه مؤلفان اناجیل عهد جدید از حواریون بوده‌اند یا یاران نزدیکشان بوده‌اند واقعاً محتمل است؟ آیا خوانش عهد عتیق به‌عنوان پیشگویی و پیش‌نمایی عیسی مسیح واقعاً قانع‌کننده است؟ چنین پرسش‌هایی حاکی از این است که بسیاری از چیزهایی که مسیحیان یا یهودیان معتقد به‌طور سنتی دربارهٔ متنی خاص صحیح فرض کرده‌اند، ممکن است از نظر تاریخی مشکوک، نامحتمل یا غیرممکن از کار دربیایند. اگرچه باید گفت بی‌تردید پیش‌فرض‌هایی خاص دربارهٔ چیستی امر محتمل و ممکن به چنین داوری‌هایی دربارهٔ نامحتمل و ناممکن بودن دامن می‌زنند. بنابراین، پژوهش‌گر تاریخ به داوری در باب اعتبار سنت ریشه‌دار دینی می‌نشیند. این موضوع همچنان درون‌مایه‌ای فرهنگی و بسیار قوی است که می‌تواند الهام‌بخش رمان‌ها باشد و تیترو روزنامه‌ای بین‌المللی قرار گیرد، مثلاً وقتی تکه‌ای پاپیروس به‌ظاهر قدیمی پیدا می‌شود که ظاهراً مریم مجدلیه را همسر عیسی معرفی می‌کند. بدین ترتیب، اگرچه محققان تاریخی-انتقادی به‌طور طبیعی به تئوری‌های توطئه به‌سبک دن براون، مبنی بر این که نهادهای قدرت‌مند مذهبی بر حقایق مزاحم سرپوش می‌گذارند، به چشم تردید می‌نگرند، نوعی بدگمانی ضمنی به سنت وجود دارد که جزئی ریشه‌دار از دی‌ان‌ای پژوهش‌های تاریخی-انتقادی است؛ بدگمانی به اینکه بخش‌های به‌ظاهر تردیدناپذیر اطلاعات تاریخی می‌توانند صرفاً افسانه‌هایی از کار دربیایند که تنها دلیل انتشارشان این است که تعداد کافی از افراد آن‌ها را معتبر، مفید یا جذاب یافته‌اند. در سیاق حاضر، مهم این است که مسلماً دربارهٔ اسلام آغازین و قرآن هم سؤال‌ها و تردیدهایی مشابه مطرح خواهند شد، اگر از همان منظر روش‌شناختی‌ای مطالعه شوند که برای بائبل به کار رفته است. این سؤال که آیا می‌توانیم به هر چیزی که سنت اسلامی دربارهٔ زندگی محمد و خاستگاه قرآن به ما می‌گوید اعتماد کنیم، قطعاً طرح می‌شود. بسیار مهم است که تأکید کنم دلیل مطرح‌شدن چنین سؤالاتی این نیست که سؤال‌کنندگان می‌کوشند عقاید دینی و اخلاقی مسلمانان را تضعیف کنند تا بتوانند جهان اسلام را به‌طور مؤثرتری تحت سلطه و نفوذ فرهنگی غرب قرار دهند. این کلیشه‌ای است که هر از گاهی با آن مواجه می‌شویم

و به نظر من کاملاً نادرست است. دلیل اینکه پژوهش‌گران تاریخ چنین سؤالاتی می‌پرسند تنها این است که آنان همان مواجهه نقادانه‌ای را که قرن‌ها بر بایبل اعمال شده است به سنت اسلامی تعمیم می‌دهند. هم‌چنین باید تأکید کنم سرگرم‌شدن صرف به این احتمال که ممکن است کمتر از آنچه تصور می‌کردیم درباره‌ی خاستگاه قرآن بدانیم، [لزوماً] به این معنا نیست که تاریخ واقعی اسلام آغازین با آنچه سنت اسلامی در سده‌های میانه به ما می‌گوید کاملاً تفاوت دارد. از این‌رو، درحالی‌که ضروری است محقق تاریخی-انتقادی مثلاً بپرسد آیا ادله تاریخی کافی داریم که محمد پیامبر وجود داشته است، من نیز اتفاقاً گمان می‌کنم در واقع چنین ادله‌ای داریم. به این ترتیب، در این بخش برخی ملاحظات مقدماتی مهم را شرح دادیم. در سه بخش باقی‌مانده بیشتر بر محتوا تمرکز خواهیم کرد و بخش بعد را با بررسی دقیق‌تر بافت تاریخی قرآن آغاز خواهیم کرد.